

روایتی از دیدار يك جراح با فرزند شهیدش

همه دکتر ابوترابی را خوب می‌شناختند. ایشان از جراحان چیره‌دست اصفهان بود.



همه دکتر ابوترابی را خوب می‌شناختند. ایشان از جراحان چیره‌دست اصفهان بود. تقریباً در همه عملیات‌ها با لشکر هشت نجف که از لشکرهای نیرومند سپاه بود، به عنوان سرگروه اضطراری در جبهه حضور داشت. در همین اورژانس بود که کسی خبر آورد پسر دکتر شهید شده است.

به گزارش گروه «حماسه و مقاومت؛ raquo؛ خبرگزاری فارس، در اورژانس یگان، همه دکتر ابوترابی را خوب می‌شناختند. ایشان از جراحان چیره‌دست اصفهان بود. تقریباً در همه عملیات‌ها با لشکر هشت نجف که از لشکرهای نیرومند سپاه بود، به عنوان سرگروه اضطراری در جبهه حضور داشت. این گروه از پزشکانی تشکیل شده بود که همراه یگان‌ها یا لشکرها به خط اول عملیات می‌آمدند و همیشه هم خطرات بیشتری آنان را تهدید می‌کرد.

بحبوه عملیات رمضان بود؛ تابستان سال 1361 دکتر ابوترابی مثل همیشه در اورژانس یگان مشغول معالجه مجروحان این عملیات بود. در همین اورژانس بود که کسی خبر آورد پسر دکتر ابوترابی شهید شده است. به نظرم همین يك پسر را هم تا آن زمان داشت که به تازگی در دانشگاه قبول شده بود. نمی‌دانم کدام يك از پزشکان خبر را به دکتر ابوترابی داد. ایشان در حال معالجه مجروحی بود. دکتر وقتی این خبر را شنید برای لحظه‌ای دست از کار کشید. مکث کرد و آرام زیر لب گفت:

"انالله و انا الیه راجعون".

بعد به کارش ادامه داد. به ایشان گفتند: آقای دکتر جنازه پسران را در گلخانه شهدای لشکر است. دکتر ابوترابی با لبخندی گفت: خیلی خوب! همه این مجروح‌ها پسران من هستند. کارم با اینان که تمام شد می‌روم. دوباره با حوصله به کار مداوای مجروحان مشغول شد.

همه اورژانس از این واکنش دکتر ابوترابی یکه خورده ولی پزشکان با روحیه‌ای خوب به کار خود مشغول بودند. بعد از حدود دو ساعت دکتر لباس هایش را عوض کرد و رفت به طرف گلخانه شهدا.

وقتی فرزند دکتر را نشان دادند، دید پسرش سر در بدن ندارد. بدون کوچکترین ناراحتی گفت: خدایا امانتی را که به من دادی به خودت برگردانم. و بعد آیاتی تلاوت کرد و برگشت به اورژانس. از آن لحظه به بعد هر چه سعی کردیم او را با جنازه به نجف‌آباد بفرستیم قبول نکرد.

دکتر اهل نجف‌آباد اصفهان بود. او در جواب اصرار ما گفت: من فرمانده دارم هنوز هم عملیات ادامه دارد. آمده‌ام که کار کنم. اگر الان برگردم اولین کسی که جلوی مرا می‌گیرم خود فرزند شهیدم هست. تا عملیات تمام نشود بر نمی‌گردم.

بعد از این حرف‌ها و تصمیم دکتر ما هم مجبور شدیم جنازه را نگهداریم وقتی يك مرحله از عملیات رمضان تمام شد به همراه جنازه به نجف‌آباد آمد.

بعد از يك هفته دکتر ابوترابی که مراسم فرزند شهیدش را به پایان برده بود به منطقه بازگشت و در ادامه عملیات رمضان همچنان به مأموریت خود ادامه داد.

پی نوشت:

* گلخانه شهدا محلی بود که پیکر مطهر شهداء را در آنجا نگهداری می‌کردند که برای لشکر 8 نجف در جاده خرمشهر - اهواز نرسیده به پاسگاه زید در نظر گرفته شده بود.

* دکتر فتحیان